

## بازخوانی سیر تطور نظرات فوکویاما به عملکرد جریان نومحافظه‌کاری از بوش تا ترامپ\*

محمود دهقانی<sup>۱</sup>، مسعود جعفری‌نژاد<sup>۲</sup>، احمد آذین<sup>۳</sup>

### چکیده

به‌ادعای تحلیل‌گران، نظریه «پایان تاریخ» فرانسیس فوکویاما یکی از بنیان‌های نظری سیاست دولت‌های آمریکا در سه دهه اخیر بوده است و جهت‌گیری سیاست خارجی آمریکا بر این مینا استوار بود که لیبرال دموکراسی و اقتصاد بازار، الگوی قابل تجویز برای رهایی از مشکلات خواهد بود. سؤال اصلی پژوهش این است که مبانی و مصادیق انتقاد و اعتراض فوکویاما به جریان نومحافظه‌کاری در بیش از دو دهه اخیر چه بوده است و با توجه به دیدگاه‌های متغیر او، چه سناریوهایی می‌توان برای آینده سیاست خارجی آمریکا ترسیم کرد؟ هدف پژوهش، تبیین این موضوع است که با توجه به دیدگاه‌های انتقادی فوکویاما و مواجهه آمریکا با پدیده ترامپ‌سیسم، جهت‌گیری و روند سیاست خارجی آمریکا در قالبی غیر از منظومه سیاسی-اقتصادی لیبرالیسم به کدام سمت‌وسو پیش می‌رود. یافته‌های تحقیق بر اساس روش توصیفی-تحلیلی نشان می‌دهد سیاست خارجی آمریکا با توجه به چالش‌های پیش رو از جمله وضعیت سیال و پیچیده بین‌المللی و همچنین بروز شکاف‌های داخلی در آمریکا، راهبردهای خود را در قالب ترکیبی متوازن از همکاری و رقابت دنبال و منحصر به پیگیری ارزش‌های چالش‌زای لیبرال دموکراسی نخواهد کرد. فوکویاما تفاوت برخورد با رسانه‌ها را بخشی از اختلافات جامعه قطبی شده آمریکا می‌داند و فناوری‌های جدید ارتباطی را تشدید کننده افول لیبرالیسم امریکایی می‌داند.

**واژه‌های کلیدی:** فرانسیس فوکویاما، پایان تاریخ، لیبرال دموکراسی، نومحافظه‌کاری، هژمونی خیرخواهانه، زوال سیاسی، ترامپ‌سیسم.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۲

\*. این مقاله مستخرج از رساله دکتری به نویسندگی نویسنده اول، راهنمایی نویسنده دوم و مشاوره نویسنده سوم است.

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، واحد شهررضا، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرضا، ایران.  
dehghan8@gmail.com

۲. دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران، (نویسنده مسئول).  
pegah420ma@yahoo.com

۳. استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران.  
azin@iaush.ac.ir

## مقدمه

شناخت بنیان‌های نظری سیاست خارجی ایالات‌متحده آمریکا از موضوعات مهم در حوزه روابط بین‌الملل است. دخالت مستمر آمریکا در منطقه مهم غرب آسیا همواره موضوعی اساسی برای سیاست خارجی، امنیت ملی و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران بوده و قاعدتاً درک مبانی نظری سیاست آمریکا در منطقه به اتخاذ راهبرد مؤثر در مقابله با آن کمک می‌کند. مشخص است که برای درک و دریافت صحیح از مبانی نظری سیاست خارجی ایالات‌متحده باید نظرات اندیشمندان و تولیدات مراکز تحقیقاتی و پژوهشی آن کشور مورد پایش و واکاوی شوند. رصد سیر تغییر و تطور در نظریات فرانسیس فوکویاما به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان محافظه‌کار آمریکایی از این زاویه اهمیت دارد که با توجه به استمرار مواجهه دولت ایالات‌متحده در موضوعات مختلف با جمهوری اسلامی و به‌لحاظ سیالیت و سرعت تحولات بین‌المللی، ارائه چنین پژوهش‌هایی می‌تواند برای محققان و تصمیم‌سازان سیاست خارجی کشور و همچنین رسانه ملی و مشخصاً معاونت برون‌مرزی آن، در جهت شناخت بیشتر سیاست خارجی آمریکا به‌طور عام و نظریات دگرگون شده فوکویاما به‌طور خاص مفید باشد. در فضای متغیر و سیال بین‌المللی، سرشت و ساختار قدرت و مفاهیم اقتصادی و سیاسی دستخوش تحولات عمده‌ای شده است. در چنین فضایی توجه به مؤلفه‌های قدرت نرم از جمله رسانه در تبیین، الگوسازی و برندسازی روایت‌ها، اهمیت و توجهی مضاعف می‌طلبد.

لیبرالیسم و ارزش‌هایی که ایالات‌متحده مبشر و منادی آن بود در ابعاد و سطوح مختلفی متجلی شده است، از سیاست خارجی تا سبک زندگی. آنتونی گیدنز، نظریه‌پرداز جامعه‌شناسی می‌گوید: «سبک زندگی، بیشتر چیزی شبیه ژانر یا گونه در سینماست، همانطور که کارگردان می‌تواند در انواع ژانرهای وسترن، وحشت، اجتماعی، عاشقانه و... فیلم‌سازی کند؛ ما نیز به‌عنوان کارگردان زندگی با تمرکز بر موقعیت‌های مختلف، هر چیزی را انتخاب می‌کنیم» (احمدی و ستاری‌زاده، ۱۳۹۵). این شبیه‌سازی را می‌توان در الگوسازی و اشاعه ارزش‌های سیاست خارجی آمریکا در قالب بسته‌بندی‌های زیبایی مانند هژمونی خیرخواهانه یا برندسازی دهشت‌آفرینی همچون محور شرارت<sup>۱</sup> و تروریسم، در سیاست خارجی آمریکا و سامانه فکری جریان نومحافظه‌کار در چند دهه اخیر مشاهده نمود. در این پژوهش، مشخص می‌شود که از نظر فوکویاما، به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان جریان نومحافظه‌کار و از اندیشمندان شاخص مدافع



لیبرالیسم، هژمونی آمریکا بنا به دلایل داخلی و خارجی، در حال افول است و ضرب‌آهنگ تضعیف دموکراسی‌ها را می‌توان شنید. با وجود شاخصه‌های مشخص از افول قدرت آمریکا، رسانه‌های آمریکایی همچنان با تصویری پیش‌ساخته به رویدادهای مورد علاقه خود در ارتباط با کشورها و به‌ویژه کشورهایی مانند جمهوری اسلامی ایران می‌پردازند و وقایع را بر اساس انگاره مطلوب خود پردازش، روایت و به مخاطب ارائه می‌کنند.

فوکویاما، با انتشار مقاله «پایان تاریخ» در سال ۱۹۸۹ نام خود را در حوزه اندیشه سیاسی و روابط بین‌الملل بر سر زبان‌ها انداخت و از آن مقطع، نظرات او همواره مورد توجه بوده است. مقاله مذکور در زمان فروپاشی شوروی منتشر شد و فوکویاما با اشاره به این حادثه بزرگ تاریخی، به این باور رسید که با شکست ایدئولوژی‌های فاشیسم، نازیسم و کمونیسم، لیبرال دموکراسی برنده نهایی جنگ ایدئولوژی‌ها شده است و هر حکومت برگرفته از این ساختار، بهترین الگوی حکمرانی خواهد بود. فوکویاما در طرح این نظریه متأثر از هگل و تفسیر هگلی الکساندر کوژو<sup>۱</sup> بود و پیروزی لیبرال دموکراسی را به‌منزله پایان تضاد ایدئولوژی‌ها عنوان می‌نمود (مرادخانی، ۱۳۸۹: ۲۵). او سه سال بعد، با تدوین کتاب «پایان تاریخ و واپسین انسان»<sup>۲</sup>، نظریه خویش را شرح و بسط داد و در دهه ۱۹۹۰ بر این مدار نظری ثابت ماند. پافشاری او بر نظریه «پایان تاریخ» البته به‌معنای حمایت و هواداری از هژمونی آمریکا هم بود. هژمونی که بر بنیادهای لیبرال دموکراسی بنا شده است و فوکویاما آن را بهترین الگوی حکمرانی می‌دانست. بر اساس همین باور، فوکویاما در آن مقطع، در گروه نومحافظه‌کاران جای می‌گرفت.

او در سال ۱۹۹۸ همراه با جمعی از همفکران نومحافظه‌کار خود با ارسال نامه‌ای به کلینتون خواستار اتخاذ موضع قاطع‌تر در مقابل رژیم صدام شد و با آغاز دوره ریاست‌جمهوری جرج بوش پسر، در زمره حامیان دولت او قرار گرفت. حمله آمریکا به عراق را می‌توان نقطه عطفی در منظومه فکری او دید و فوکویاما را به قبل و بعد از سال ۲۰۰۳ تقسیم نمود. به‌تدریج و بعد از جنگ عراق، فوکویاما پیوند فکری خود را با نومحافظه‌کاران قطع کرد و با تألیف کتاب‌هایی از جمله کتاب «آمریکا در تقاطع: دموکراسی، قدرت و میراث نومحافظه‌کاران»<sup>۳</sup> در سال ۲۰۰۶، از نومحافظه‌کاران انتقاد و اشتباهات سیاست خارجی دولت بوش را تشریح کرد. به عقیده فوکویاما، نومحافظه‌کاران به‌غلط می‌پنداشتند که می‌توان از طریق نظامی، دموکراسی را در عراق، افغانستان و خاورمیانه ایجاد

1. Aleixandre Kojève

2. The End of History and the Last Man

3. America at the Crossroads: Democracy, Power, and the Neoconservative Legacy

و نهادینه کرد، اما ناکامی دولت آمریکا در دولت‌سازی در این منطقه، خط بطلانی بر این باور بود. در آن کتاب او تصریح کرد که رفتار امپراتورمآبانه بوش، جایگاه ابرقدرتی آمریکا در صحنه جهانی را متزلزل و اعتبار آن را خدشه‌دار کرد (فوکویاما، ۱۳۹۹: ۹۴-۹۳).

فوکویاما با نگاهی به آثار سوء مداخله نظامی در عراق، بر این موضوع تأکید کرد که الگوی تحمیلی حکمرانی نمی‌تواند برای مدت‌ها در برخی کشورها حاکمیت داشته باشد. او از دهه ۲۰۱۰ به بعد، از پایان هژمونی آمریکا سخن گفت و اعتقاد داشت که این هژمونی که به باور او در بازه زمانی کمتر از ۲۰ سال و از سال ۱۹۹۰ تا پایان سال ۲۰۰۷ (پیش از بحران مالی سال ۲۰۰۸) ادامه داشت، از دیگر هشدارهای او در مورد چالش‌های لیبرال دموکراسی می‌توان در اشاره‌اش به زوال طبقه متوسط دانست. به عقیده فوکویاما، بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸، ضربه شدیدی به اقتصاد لیبرالیستی و به تبع آن درآمد طبقه متوسط وارد کرد و زمینه را برای ظهور جنبش‌ها و رهبران پوپولیست مهیا ساخت، رهبران پوپولیستی که ارتباط با توده‌ها را بر تقویت طبقه متوسط ترجیح می‌دهند (فوکویاما، ۱۳۹۹: ۱۰۰-۹۹). سؤال اصلی پژوهش این است که مبنای و مصادیق انتقاد و اعتراض فوکویاما به جریان نومحافظه‌کاری در بیش از دو دهه اخیر چه بوده است و با توجه به دیدگاه‌های متغیر وی، چه سناریوهایی در آینده می‌توان برای آن ترسیم کرد؟ هدف پژوهش، رصد این موضوع است که با توجه به سیر تطور تغییرات نظری فوکویاما و دیدگاه‌های انتقادی او و مواجهه آمریکا با پدیده ترامپیسم، جهت‌گیری و روند سیاست خارجی آمریکا در قالبی غیر از منظومه سیاسی-اقتصادی لیبرالیسم به کدام سمت‌وسو به پیش می‌رود.

روش پژوهش توصیفی-تحلیلی و بر مبنای گردآوری داده‌های اسنادی است. شیوه کار، استفاده از متون کتاب‌ها، مقالات و گزارش‌های پژوهشی، بررسی محتوای رسانه‌ها و بررسی‌های سیاست‌ها و راهبردهای سه دولت اخیر ایالات متحده خواهد بود.

### پیشینه پژوهش

نظریات فوکویاما در سطوح فلسفی، سیاسی و حوزه روابط بین‌الملل همواره دارای موافقین و مخالفینی بوده و از این رو هر اثر مکتوب وی با نقدهای جدی مواجه شده است. در غالب تحلیل‌ها در این خصوص به گذار فکری فوکویاما از نظریه‌پردازی نئوکان به منتقد (و نه مخالف لیبرال دموکراسی) اشاره شده است. در جدول شماره ۱، خلاصه‌ای از پژوهش‌های قبلی در این خصوص نوشته می‌شود.

### جدول شماره ۱. خلاصه‌ای از پیشینه پژوهش

عنوان پژوهش	نویسنده	سال	نتیجه
اتوپای قدرت نقدی بر نظرات فوکویاما و هانتینگتون	عباسی	۱۳۸۱	در این مقاله نظرات جان گری <sup>۱</sup> ، مورد بررسی قرار گرفته است. گری از جمله منتقدین فوکویاماست که نظریات او را یک اتوپیا، فاقد دورنمای جهانی، برداشت نادرستی از شرایط جاری و بیان وضعیت جهان از دید کشورهای قدرتمند می‌داند و نتیجه می‌گیرد که تفاوت‌های فرهنگی، استقرار لیبرال دموکراسی‌ها از نوع غربی را غیرقابل تحقق می‌سازد. فلسفه‌های سیاسی لیبرال که استقلال و آزادی عمل شخصی و ارزش‌های فرهنگی را کلی و جهانی می‌دانند، محل منازعه و تردید هستند. زمانی که فوکویاما ادعا کرد تاریخ پایان یافته است، تفسیری از شرایط جاری ارائه کرد که چندان منطبق با واقعیت نبود.
فوکویاما از نومحافظه‌کارى تا ویلسونیسیم واقع‌گرا	عباس زاده	۱۳۸۹	فوکویاما در مقطع حمله آمریکا به عراق، ضمن انتقاد از جرج بوش، خواهان ترکیبی از قدرت و مشروعیت برای آمریکا شده بود. نویسنده موضع فوکویاما را ویلسونیسیم واقع‌گرا خطاب می‌کند
هشدار جهانی	شری برمن	۲۰۱۴	کتاب نظم و زوال سیاسی فوکویاما را از حیث نقادی، نهاد دولت مدرن و وجوه سه‌گانه آن یعنی «دولت قوی و مدرن، حاکمیت قانون و پاسخگویی» با اهمیت خواننده و دیدگاه اخیر او را هشدار جدی به حامیان لیبرال دموکراسی دانسته است. برمن، آینده دموکراسی لیبرال را از دیدگاه فوکویاما، ابری توصیف کرده است.
علل و عوامل افول آمریکا؛ بر مبنای الگوی تعامل چندجانبه پویا	هادی خسروشاهین	۱۳۹۹	به مخالفت فوکویاما با ترامپ و زمینه‌های ترامپیسیم در جامعه آمریکا اشاره می‌کند و می‌نویسد: «افول هنجارها و الگوهای رفتاری، زوال نهادی، پولی شدن سیاست و مؤلفه‌های اقتصادی و ستیز اجتماعی را می‌توان از جمله علل و عوامل اصلی در افول آمریکا مورد شناسایی قرار داد. در چنین بستری امکان بازتنظیم دستورکارها و کارکردهای نظام سیاسی به امری دشوار تبدیل می‌شود. به نظر نمی‌رسد بدون یک شوک بزرگ به ساختار سیاسی تصمیم‌گیری در آمریکا، همچون حمله طرفداران ترامپ به کنگره البته با دامنه گسترده‌تر، گشایشی در این حوزه به وقوع بپیوندد».



این پژوهش را از باب پیوند دیدگاه فوکویاما در خصوص زوال سیاسی دموکراسی‌ها با موضوع سیاست خارجی آمریکا و تلاش برای رصد افق سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده، می‌توان پژوهشی بدیع در موضوعات تحقیقاتی و پژوهشی حوزه مشترک اندیشه‌های سیاسی و سیاست خارجی آمریکا دانست.

### مبانی نظری

نظرات فوکویاما در دوره‌های متفاوتی از تغییرات پیش‌بینی‌ناپذیر سیاسی و بین‌المللی ارائه شده است. با فروپاشی اتحاد شوروی، سوسیالیسم به‌عنوان اصلی‌ترین تهدید و آلترناتیو لیبرالیسم شکست خورد. در چنین شرایطی بود که فوکویاما مقاله معروف «پایان تاریخ» را نوشت. خلاصه مقاله «پایان تاریخ» معطوف این بود که پیروزی لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی در پایان قرن بیستم اتفاق افتاده است. این امر در وهله اول، پیروزی غرب و ایده غرب در مقابل سیستم‌های جایگزین لیبرالیسم غربی است. فوکویاما با توصیف این نشانه‌ها، ایده اصلی خود را بیان می‌کند: «آنچه ممکن است شاهد باشیم، صرفاً پایان جنگ سرد و یا گذراندن دوره خاصی از تاریخ پس از جنگ نیست. این اتفاق، نقطه پایان ایدئولوژیک بشر است؛ تکامل و جهان‌شمولی دموکراسی لیبرال غربی به‌مثابه شکل نهایی حکمرانی بشر» (Fukuyama, 1989: 21).

فوکویاما در پایان تاریخ به دیدگاه دیالکتیک هگل اشاره می‌کند. از نظر هگل، تاریخ جهانی بشریت پیشرفت تدریجی انسان به‌سوی عقلانیت کامل بود که خود را در حکومت و زمامداری منعکس می‌کرد. مرجع دیگر فوکویاما، امانوئل کانت بود که نقطه نهایی برای او تحقق آزادی انسان است. فوکویاما به کوژو نیز اشاره می‌کند که معتقد است جامعه اروپا، تجسم نهادی مناسب برای پایان تاریخ است (فوکویاما، ۱۳۹۳: ۸۲).

با وجود این، فوکویاما دو دهه بعد در مورد پایان هژمونی آمریکا و زوال دموکراسی‌ها انداز و هشدار می‌دهد. مسئله افول و زوال از جمله موضوعات مهم در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی است. اگرچه این موضوع در آثار اندیشمندانی چون اسوالد اسپنگلر<sup>۱</sup>، پاول کندی<sup>۲</sup>، آرنولد جی. توبینی<sup>۳</sup> و جارد دایموند<sup>۴</sup> قابل ردیابی است ولی همه این اندیشمندان مسئله افول را در ابعاد

1. Oswald Spengler
2. Paul Kennedy
3. Arnold J. Toynbee
4. Jared Diamond



تمدنی و فرآیندهای عمومی در کلیه جوامع مطرح کرده‌اند. به عبارت دیگر، آن‌ها درصدد بودند با بررسی برخی نمونه‌ها به یک قاعده عام تمدنی، سیستمی و گسترده دست یابند. اما شاید برای نخستین بار این ساموئل هانتینگتون بود که به مسئله افول و زوال از منظر جامعه‌شناسی سیاسی پرداخت (خسروشاهین، ۱۳۹۹). یکی از انتقادهای جالب توجه از فوکویاما، نقد فیلسوف فرانسوی، ژاک دریدا بود که از اواخر دهه ۱۹۶۰ رهیافتی به فلسفه موسوم به «ساختارزدایی»<sup>۱</sup> به وجود آورد. دریدا از طریق ساختارزدایی می‌خواست نشان دهد که ادعای مالکیت مطلق (از نوع ادعاهای فوکویاما) همواره تناقض در بردارد. دریدا در کتابی به نام شرح‌های مارکس، می‌نویسد: «نظریه «پایان تاریخ» پر از تناقض‌های اساسی است. فوکویاما نمی‌تواند پایان تاریخ را به ما بنمایاند، زیرا رژیم‌هایی در جهان وجود دارند که هنوز دموکراسی لیبرال را نپذیرفته‌اند. پس چشم‌اندازی که فوکویاما با این اطمینان ارائه می‌دهد، در واقع ایمانی شبه‌دینی است به اینکه آینده به آرمان پایان تاریخ جامه عمل خواهد پوشانید» (پیکارد و فوکویاما، ۱۳۸۰: ۱۳-۱۲).

علاوه بر این دریدا استدلال می‌کند که فوکویاما در تفاوت گذاشتن بین واقعیت‌ها و آرمان‌های تاریخی ناموفق است. با وجود واقعیت‌های هولناک در قرن بیستم، فوکویاما باز هم بحث می‌کند که آرمان لیبرال دموکراسی به‌طور روزافزون پذیرفته خواهد شد. این به آن دلیل است که «پایان تاریخ» نه وضعی واقعی، بلکه آرمانی نظم‌دهنده است که نمی‌توان آن را با هیچ رویداد تاریخی یا شکست تجربی محک زد و سنجید. به عقیده دریدا، عیب این استدلال آن است که خود فوکویاما در مقاطع تاریخی از قبیل سقوط بلوک شرق، آن را برهانی بر مشروعیت و پیشرفت آرمان لیبرال دموکراسی می‌شمارد. به اعتقاد او، پایان تاریخ فقط ممکن است به‌عنوان امید یا نوید جامعه‌ای آزاد یا دموکراتیک وجود داشته باشد و از این حیث هرگز فرا نخواهد رسید (همان).

### حمایت و برائت از نومحافظه‌کاری

فوکویاما در کتاب «آمریکا در تقاطع؛ دموکراسی، قدرت و جریان نومحافظه‌کاری در آمریکا» به صراحت اعلام می‌کند که برای مدت طولانی خود را نومحافظه‌کار<sup>۲</sup> تلقی کرده و ضمن اعلام همکاری با بسیاری از نومحافظه‌کاران دولت بوش با آنها جهان‌بینی مشترکی داشته است (فوکویاما، ۱۳۸۶: ۴۱). او به‌طور مرتب برای دو مجله نشنال اینترست<sup>۳</sup> و مجله کامنتری<sup>۴</sup> که در

1 Destructuring

2. Neoconservative

3. National Interest

4. Commentary Magazine

رده نشریات نومحافظه‌کار هستند، مطلب می‌نوشت. نسبت فکری فوکویاما با جریان نومحافظه‌کار در مواضع حمایتی او در قبال حمله به عراق مشهود بود. او از جمله امضاکنندگان نامه معروف موسسه «قرن جدید آمریکایی»<sup>۱</sup> در سال ۱۹۹۸ بود. در این نامه از دولت کلینتون خواسته شده بود که در مورد رژیم صدام موضع سخت‌تری اتخاذ کند. با وجود حمایت اولیه فوکویاما، او اعلام کرد که متعاقب تهاجم آمریکا به عراق، دریافته است جنگ اقدام عاقلانه‌ای نیست و بعد از سخنرانی فوریه ۲۰۰۴ چارلز کراتمر،<sup>۲</sup> در اندیشکده امریکن اینترپرایز<sup>۳</sup>، به جدایی از نومحافظه‌کاران رسید. کراتمر، صاحب‌نظر سیاسی محافظه‌کار و ستون‌نویس واشنگتن‌پست، در این سخنرانی با عنوان «رنالیسم دموکراتیک: سیاست خارجی آمریکا در دنیای یک‌قطبی»<sup>۴</sup>، جنگ عراق را موفق اعلام کرده بود (مختاری و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۵). فوکویاما چند ماه بعد در تابستان ۲۰۰۴ با هدف نقد سخنان کراتمر، مقاله‌ای با عنوان «زمان نومحافظه‌کاری»<sup>۵</sup> در مجله نشنال اینترست منتشر کرد و ضمن اعلام برائت از جریان نومحافظه‌کاری، سیاست‌های دولت بوش را به‌چالش طلبید. این مقاله را می‌توان نقطه گسست کامل فوکویاما از نومحافظه‌کاران دانست (فوکویاما، ۱۳۸۶: ۶۲). او در آن مقطع زمانی به این ارزیابی رسیده بود که سیاست خارجی دولت بوش به‌طور کامل تحت تأثیر این جریان قرار گرفته و در تحقق اهداف و منافع ایالات‌متحده ناکام بوده است. از نظر فوکویاما، حادثه ۱۱ سپتامبر باعث شد برداشتهای آمریکا از ماهیت تهدید تغییر کند، زیرا دو نوع تهدید، یعنی اسلام‌گرایان رادیکال و تسلیحات کشتار جمعی، در کنار هم قرار گرفتند (فوکویاما، ۱۳۹۹: ۱۱۶). نظر دولت بوش بر این بود که واکنش مناسب به تهدید تروریسم در قالب جنگ پیشگیرانه<sup>۶</sup> به‌طور کلی باید توأم با تنبیه باشد و نه تطمیع. دولت بوش بر وجود پیوند قوی میان نسل جدید جهادگرایان و ناسیونالیست‌های قدیمی، مانند صدام حسین، پافشاری می‌کرد (فوکویاما، ۱۳۹۹: ۱۰۶).

به‌عقیده او دولت بوش از زمان حملات ۱۱ سپتامبر، مرتکب چهار اشتباه کلیدی شد که در نتیجه این اشتباهات، آمریکاستیزی به‌یکی از خطوط اصلی سیاست جهانی تبدیل شده است. اولین اشتباه، دکترین برتری‌جویی بود که در واکنش به حملات ۱۱ سپتامبر انجام شد

1. New American Century
2. Charles Krauthammer
3. American Enterprise Institute
4. Democratic Realism: An American Foreign Policy for a Unipolar World
5. The Neoconservative Moment
6. Preventive war





(Fukuyama, 2007). دومین اشتباه، به واکنش‌های احتمالی جهانی در مورد اعمال قدرت هژمونیک آمریکا معطوف است. دولت بوش اعتقاد داشت حتی بدون تأیید شورای امنیت، قدرت آمریکا تنها به دلیل کاربرد موفقیت‌آمیز آن، مشروعیت می‌یابد. حال آن که الگوی «ابتکار همکاری با نهادهای بین‌المللی» بارها توسط آمریکا در دوران جنگ سرد و وقایع بالکان در دهه ۱۹۹۰ استفاده شده بود و بنابراین این الگو، بیشتر شناخته می‌شد تا رهبری یکجانبه‌گرا در دوره بوش. سومین اشتباه آمریکا این بود که قدرت نظامی متعارف خود در برخورد با دولت‌ها و کشورهای ضعیف و سازمان‌های فراملیتی شبکه‌ای را حداقل در منطقه غرب آسیا بیش از حد ارزیابی کرده بود. سرانجام آنکه استفاده دولت بوش از قدرت، نه تنها فاقد یک استراتژی یا آموزه‌های قانع‌کننده بود<sup>۱</sup> بلکه ساده‌لوحانه هم بوده است. دولت بوش در عراق نتوانست اهداف مدنظر برای اعمال دموکراسی را عملیاتی کند. با این حال، مشکل اساسی، توزیع نامطلوب قدرت در سطح بین‌المللی است. بنابراین، توزیع متکثر و منعطف‌تر قدرت در نظام بین‌المللی که فاقد یک سیستم مشروط و محدودکننده است می‌تواند از بروز چنین مشکلاتی جلوگیری کند (Fukuyama, 2007: 1-2).

از دیگر انتقادهای او به نوحافظه‌کاران، به مبحث جنگ پیشگیرانه (پیشدستانه) مربوط می‌شود، زیرا دکتین امنیت ملی آمریکا این اشکال را داشت که دولت برای توجیه بسط دامنه تفسیر اقدام پیش‌دستانه و تعمیم آن به جنگ پیشگیرانه برای مقابله با تهدیدات غیرعاجل<sup>۲</sup>، باید در مورد خطرات مترتب بر ایالات متحده محق باشد (فوکویاما، ۱۳۸۶: ۱۲۲).

فوکویاما در مورد ایجاد و بسط دموکراسی نیز نظر روشنی مطرح می‌کند. وی تصریح کرد که «آمریکا هرگز و در مورد هیچ کشوری نتوانسته است دموکراسی را از خارج به آن تحمیل کند. مردم جوامعی که خواستار دموکراسی هستند باید خودشان آن را به وجود آورند. این‌گونه نیست که ایالات متحده بتواند به سادگی تصمیم بگیرد که بخشی از جهان را دموکراتیزه کند و سپس به راحتی بتواند در تحقق آن نیز موفق شود. این امر مستلزم وجود گفت‌وگوها و فشارهای داخلی است» (فوکویاما، ۱۳۸۶: ۹۴). یکی از مفاهیم اساسی در سامانه فکری نوحافظه‌کاران، «هژمونی خیراندیشانه»<sup>۳</sup> است. دولت بوش حمله نظامی به عراق را نه از منظر منافع آمریکایی بلکه به منزله اقدامی در جهت تأمین خیر مشترک عموم جهان می‌دید. فوکویاما معتقد است که هژمونی

1. Competence
2. No imminent threats
3. Benevolent hegemony

خیراندیشانه حاوی شماری نواقص و تضادهای ساختاری است که آن را به‌عنوان یک شالوده درازمدت برای مفهوم‌پردازی سیاست خارجی آمریکا دفاع‌ناپذیر می‌کند. اولین ایراد می‌تواند این باشد که شالوده هژمونی خیراندیشانه، اعتقاد به استثناگرایی آمریکایی<sup>۱</sup> است که شمار بسیاری از مردم آمریکا آن را معتبر نمی‌دانند. این انگاره که ایالات‌متحده در صحنه جهانی بی‌طرفانه رفتار می‌کند، چیزی نیست که مقبولیت عامه داشته باشد، زیرا به‌طور کلی برداشت درستی نیست و در حقیقت اصلاً هم نمی‌تواند درست باشد (همان: ۱۴۸). دومین اشکال وارده بر مقوله هژمونی خیراندیشانه این است که سطح به‌غایت بالایی از صلاحیت و توانایی را در وجود یک قدرت هژمونیک مفروض گرفته است.

مشکل دیگر مترتب بر هژمونی خیراندیشانه آمریکا، از ساختار سیاست‌های این کشور نشأت می‌گیرد. میزان توجه مردم آمریکا به سیاست خارجی و تمایل آن‌ها به تامین بودجه مربوط به اجرای طرح‌های خارج از آمریکا که فواید روشنی برای منافع آمریکا هم ندارند، اندک است. مشکل جدی‌تر از این حقیقت مایه می‌گیرد که مردم آمریکا اصولاً انسان‌های امپراتورمآب نیستند (فوکویاما، ۱۳۹۹: ۴۹). سرانجام، دولت بوش نتوانست الزامات صلح و بازسازی عراق و افغانستان را پیش‌بینی کند و در ارزیابی سادگی مهندسی اجتماعی در مقیاس بزرگ، نه در تنها در این دو کشور بلکه در کل غرب آسیا، دچار خوش‌بینی شده بود (Fukuyama, 2006: 5-6). از این منظر، دستگاه سیاست خارجی آمریکا درک کاملی از منابع قدرت در عراق و ساختار اجتماعی در افغانستان نداشت و لذا در مورد فرایند بازتولید قدرت خود در بستر جوامع میزبان ناتوان ماند. در حقیقت، سیاستگذاران آمریکایی با درک یکسویه قدرت، مبنی بر تسخیر نهادهای بالادستی قدرت برای سامان دادن به امور، از درک فرهنگی قدرت عاجز ماندند. آن‌ها در مورد منابع فرهنگی قدرت و جامعه مدنی در عراق و افغانستان شناختی نداشتند و توجهی نیز به درهم‌تنیدگی بسترهای مادی، نهادی و فرهنگی قدرت و کاربرد هم‌زمان آن برای به‌دست آوردن رضایت و اقناع مخاطبان نداشتند، بلکه با اعمال سیاست مبتنی بر قدرت مکانیکی و زور، توهین به ارزش‌های جامعه، برخورد ابزاری و مبتنی بر سود، با حفره‌های مقاومت در بستر اجتماعی این جوامع مواجه شدند (مختاری و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۱۲-۲۱۱). فوکویاما با ریشه‌یابی این خطاها از گفتمان جنگ ضد‌تروریستی که به گمان او ناسالم، بیهوده و زیان‌بار است فاصله می‌گیرد و ابهامات دائمی موجود در ایالات‌متحده بر سر مفاهیم بنیادگرایی را به نقد می‌کشد (ودراین، ۲۰۰۶: ۱).



فوکویاما بی‌پروا تر از قبل، رفع تضاد بین خودباوری آمریکا و «وضعیت استثنایی» که به عقیده او به صورت یک شبه‌مذهب درآمد را دنبال می‌کند و منشاء آن را از زمان جرج واشنگتن می‌داند که امروزه مفهوم خطرناک «جنگ بازدارنده» را توجیه می‌کند. این باور، ضرورت مشروعیت‌سازی بین‌المللی را نیز ناممکن می‌داند. فوکویاما تصریح می‌کند که «اعتقاد آمریکایی‌ها به حسن نیت خودشان کافی نیست، غیرآمریکایی‌ها هم بایستی بر این امر متقاعد شوند؛ به‌ویژه هنگامی که آمریکا موفق نمی‌شود پس از اقدام، مشروعیت مداخلات خود را به ثبوت برساند و شایستگی «قدرت برتر» در شأن ادعاهای آن نیست». او به این نتیجه رسیده است که قبل از پیش کشیدن بحث دموکراسی‌سازی، یک دولت باید وجود داشته باشد. دولت‌سازی<sup>۱</sup>، امری است که پیشبرد دموکراسی، خود به خود آن را برقرار نمی‌کند. به عبارت دیگر دموکراسی را نمی‌توان به راحتی از بیرون تحمیل کرد و کشورهای غربی، لزوماً در موقعیت مناسبی برای چنین اقدامی قرار ندارند (ودراین، ۲۰۰۶: ۲). با بررسی سیر روند فکری فوکویاما در این دوره می‌توان دریافت که او در زمینه‌سازی جنگ عراق، در «پروژه قرن جدید آمریکایی» به عنوان پیش قراول اردوگاه نومحافظه‌کاران ایفای نقش کرد اما پس از مدتی خود در زمره نخستین منتقدان جنگ قرار گرفت و از جریان نومحافظه‌کاری تبری جست.

وی در چرخش خود سعی در آسیب‌شناسی عملکرد نومحافظه‌کاران دارد و خواهان استفاده از قدرت نرم، متکثر، متنوع و احترام به نهادهای بین‌المللی است، ترکیبی که به اعتقاد او قدرت و مشروعیت را برای آمریکا توأمان به همراه خواهد داشت. فوکویاما موضع جدید خود را «ویلسونیسم واقع‌گرا» می‌نامد و در عرصه امنیت بین‌الملل خواهان چندجانبه‌گرایی<sup>۲</sup> و همکاری از طریق نهادهای بین‌المللی و در صورت ضرورت، استفاده از قدرت نظامی است (عباس‌زاده، ۱۳۸۹: ۲۳). بنابراین، می‌توان گفت هرچند تفکرات فوکویاما تغییر و تعدیل یافت اما نظریه یکجانبه‌گرایانه «پایان تاریخ» وی بر اذهان عمومی و نخبگان سیاسی آمریکا و غرب برای توجیه حمله آمریکا به عراق و افغانستان تأثیرگذار بود و همراهی فوکویاما با نومحافظه‌کاران، به موجه جلوه دادن این رفتار تهاجمی دولت بوش کمک کرد (جعفری و جعفری، ۱۳۹۹: ۲۶).

---

1. State Building  
2. Multilateralism

## از نظم و زوال سیاسی تا چالش‌های پیش‌روی لیبرال دموکراسی

فوکویاما در سومین دوره فکری خویش، انتقاداتی را در مورد نهادهای آمریکایی، لیبرال دموکراسی و هویت ملی ارائه می‌کند. کتاب «نظم سیاسی و زوال سیاسی»<sup>۱</sup> و «هویت: طلب کرامت و سیاست ناخشنودی»<sup>۲</sup> دو اثر مهم فوکویاما هستند که در کنار مقالات او در نشریات آمریکایی با مضمون انتقاد از ترامپ و چالش‌های پیش‌روی لیبرال دموکراسی تجزیه و تحلیل می‌شوند. کتاب «نظم سیاسی و زوال سیاسی» یکی از آثار مهم فوکویاماست. به اعتقاد او، ایالات متحده با سنتی طولانی از بی‌اعتمادی به قدرت - حکومت، همواره در اولویت‌بندی نهادهای خود، نهادهای محدودکننده قوای قضائیه و مقننه را بالاتر از قوه مجریه قرار داده است. از این منظر، او علت زوال در کیفیت حکومت آمریکا را در این واقعیت می‌داند که ایالات متحده از برخی جهات دوباره به وضعیت «دولت دادگاه‌ها و احزاب» بازگشته است. فوکویاما معتقد است که «دادگاه‌ها و کنگره، بسیاری از کارکردهای قوه مجریه را غضب کرده‌اند و لذا عملکرد کل حکومت، هم ناهماهنگ و هم ناکارآمد شده است».

وی، تقدم یا تأخر تکامل تاریخی سه نهاد را دلیل اصلی این شیوه عمل در آمریکا می‌داند (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۵۷۶). واضح است که چنین نگرشی بحث برانگیز باشد. شاید به همین دلیل است که فوکویاما در بحث زوال سیاسی، از ظهور بدیل‌های احتمالی برای لیبرال دموکراسی‌ها در صورت زوال آن‌ها سخن می‌گوید و در این میان، مدل چینی اهمیت ویژه‌ای دارد. به عبارت ساده‌تر، ممکن است چین در آینده به توسعه بدون لیبرال دموکراسی دست پیدا کند و فهم متعارف ما از توسعه غربی را تحت تأثیر قرار دهد. این ادعای فوکویاما با مفروض اصلی نظریه «نظم و زوال سیاسی» که معتقد است توسعه فقط یک مدل (غربی) ندارد، سازگار است (قهرمانپور، ۱۳۹۷: ۱۶-۱۴).

در سیر تطور نظرات فوکویاما، می‌توان «پایان تاریخ و پیروزی لیبرال دموکراسی، آسیب‌شناسی لیبرال دموکراسی و خطرات پیش‌روی آمریکا» را رصد کرد. ۳۰ سال بعد از نظریه «پایان تاریخ»، او در مقاله‌ای با عنوان «پایان هژمونی آمریکایی»<sup>۳</sup> (۲۰۲۱) که در مجله اکونومیست منتشر شد، دیدگاه‌های خود در مورد هژمونی و آینده آمریکا را تبیین کرد. از دید او، آمریکا در سال‌های آینده همچنان به مثابه یک قدرت بزرگ باقی خواهد ماند، اما تأثیر این

1. Political Order and Political Decay

2. Identity: The Demand for Dignity and the Politics of Resentment

3. End of American hegemony



ماندگاری، بیشتر به توانایی رفع مشکلات داخلی بستگی دارد تا سیاست خارجی. او می‌نویسد: «دوره اوج هژمونی آمریکا کمتر از ۲۰ سال طول کشید؛ از فروپاشی دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ تا بحران مالی سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۰۸. در این مدت این کشور بر بسیاری از حوزه‌های قدرت نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مسلط بود. اوج غرور آمریکا حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ بود، آمریکا کارایی قدرت نظامی برای ایجاد تغییرات عمیق سیاسی را بیش از حد ارزیابی کرد. جامعه آمریکا عمیقاً دوقطبی شده است و نمی‌تواند درباره هر موضوعی به اجماع برسد. این قطبیت با مسائل معمولی سیاسی مانند مالیات و سقط جنین شروع شده، اما از آن زمان به بعد به یک مبارزه تلخ درباره هویت فرهنگی تبدیل شده است» (فوکویاما، ۱۳۹۸: ۱۴). پیشتر نیز این دو قطبی شدن در عرصه داخلی به نفوذ جهانی آمریکا آسیب زده بود. اکنون جذابیت الگوی آمریکایی کاهش یافته است. نهادهای دموکراتیک در سال‌های اخیر کارکرد مطلوبی نداشته‌اند. پس چرا کشورها باید از قبیله‌گرایی و ناکارایی کارکرد آمریکایی الگو برداری کنند؟ (Siira, 2021: 1).

فوکویاما چند روز پس از انتخابات ۲۰۱۶، پیروزی ترامپ را نقطه‌عطفی نه تنها برای سیاست آمریکا بلکه برای کل نظم جهانی عنوان نمود و پیروزی ترامپ را ورود به عصر جدیدی از ناسیونالیسم پوپولیستی و عبور از نظم لیبرال مسلط از دهه ۱۹۵۰ خواند که در واقع مورد حمله اکثریت خشمگین و پرانرژی قرار گرفته است. فوکویاما باور دارد که بعید است ایالات متحده به موقعیت هژمونیک خویش برگردد و حتی نباید برای این سیاست تلاش کند. در بهترین حالت، آمریکا باید به حفظ نظم جهانی مبتنی بر ارزش‌های دموکراتیک، همراه با کشورهای همفکر، امیدوار باشد؛ اما زمان مشخص خواهد کرد که آیا آمریکا قادر به این کار خواهد بود یا خیر (Siira, 2021: 1). او در ادامه انتقاداتش از نظام آمریکا، مقاله‌ای با عنوان «پوسیده از درون» (۲۰۲۱) در مجله فارین‌افرز منتشر کرد و از ظهور دو بحران بزرگ در آمریکا خبر داد: نخست، فناوری‌های جدید ارتباطی که به روند محو شدن بنیان‌های مشترک حقیقی برای سنجش دموکراتیک کمک کرده‌اند و دوم، آنچه پیش‌تر «اختلاف‌های سیاسی بین دو جناح آبی و قرمز» بود اکنون به دوپارگی هویت فرهنگی رسیده است (فوکویاما، ۱۳۹۹: ۴). او تأکید می‌کند که ظهور قبیله‌گرایی بیشتر در جمهوری خواهان آشکار شده و پیروزی ترامپ به این روند دامن زده است.

وی در مقاله‌ای با عنوان «لیبرالیسم و ناراضی‌های آن»<sup>۱</sup> (۲۰۲۰) به این موضوع پرداخت که «دموکراسی در بسیاری از نقاط جهان در حال عقبگرد است و این الگوی حکمرانی نه تنها توسط روسیه و چین، بلکه توسط پوپولیست‌هایی که در سیستم‌های دموکراتیک انتخاب شده‌اند، مورد حمله قرار گرفته است». او در ادامه این بحث را مطرح می‌کند که «لیبرال دموکراسی» دارای دو وجه است: دموکراسی و لیبرالیسم. از دید فوکویاما، هر دو وجه در دهه اخیر در حال ضعیف شدن است. چنانکه دموکراسی از جانب دولت‌هایی مانند روسیه و چین و از آن مهمتر توسط پوپولیست‌های حاکم در لیبرال دموکراسی‌ها با محدودیت و کارشکنی مواجه شده است. اما حمله علیه وجه لیبرالیسم بسیار عمیق‌تر و خطرناک‌تر است. نمونه آن، تضعیف نهادهای لیبرال توسط رهبرانی مانند دونالد ترامپ در آمریکا و نارندرا مودی<sup>۲</sup> در هند است. این سیاستمداران می‌کوشند با اتهام‌زنی به رسانه‌ها، آنها را دشمن مردم معرفی و دستگاه‌های بوروکراتیک را به ابزارهای حزبی تبدیل کنند (Fukuyama, 2021: 5).

فوکویاما در این مقاله، به فرسایش فضای سیاسی آمریکا در دوره ترامپ پرداخته است. از دید او، «در دوره ترامپ در بافت سیاسی، قبیله‌گرایی توانسته بر حزب‌گرایی پیشی بگیرد و ظهور این پدیده در جمهوری خواهان بیشتر بوده است. به این معنا که در این دوره، این حزب به‌طور فزاینده‌ای شخصی شد و آنچه فرد را جمهوری خواه می‌کرد درجه وفاداری به ترامپ بود. فوکویاما معتقد است ترامپ هدیه بزرگی به رهبرانی مانند پوتین و شی‌جی‌پینگ<sup>۳</sup> داد: «یک آمریکای ترک خورده با چالش‌های داخلی و در تضاد با ارزش‌های دموکراتیک خود». ترامپیسم همانند مک‌کارتیسم در دهه ۱۹۵۰ باید طرد شود. نخبگان باید اقتدار اخلاقی خود را دوباره بر پا نمایند. اینکه آیا آنها با چالش روبرو خواهند شد یا خیر، سرنوشت نهادهای ایالات متحده و مهمتر از آن خود مردم آمریکا را تعیین می‌کند» (Fukuyama, 2021: 1-2).

او به ضعف‌های لیبرالیسم هم اشاره کرده و می‌گوید: مشکل لیبرالیسم - تکنوکراسی قدیمی این است که به آنچه نئولیبرالیسم خوانده می‌شود به‌شدت دامن می‌زند. این ایدئولوژی ضددولتی و حامی بازار که در دوران دونالد ریگان و مارگارت تاچر بسط یافت، آثار مخرب عمده‌ای از خود بر جای گذاشته است. بنابراین اتخاذ یک سیاست لیبرالی و میانه‌رو که پیامدهای اقتصادی متفاوتی به دنبال داشته باشد و شامل دفاع از آموزه‌های لیبرالیسم کلاسیک باشد، ضروری است

1. Liberalism and Its Discontents
2. Narendra Modi
3. Xi Jinping



(Fukuyama, 2020: 3). او در مطلبی با عنوان «آیا در پی زوال طبقه متوسط، آینده دموکراسی لیبرال در جهان به خطر خواهد افتاد؟»<sup>۱</sup> به بحران‌های اقتصادی در جوامع دموکراتیک اشاره کرده و معتقد است که ضعف نظارت در اقتصاد سرمایه‌داری باعث شده است تا نیروهای پوپولیستی در بعضی از مناطق به قدرت برسند و ادامه این روند آینده طبقه متوسط را با خطر مواجه خواهد کرد. این طبقه مانند موتور محرکه نظام سرمایه‌داری عمل می‌کند و ضعف آن، آینده لیبرال دموکراسی را با چالش‌های جدی روبرو خواهد کرد. در بخش بعدی این مقاله با عنوان آینده دموکراسی<sup>۲</sup>، وی همچنان بر این باور است که در حال حاضر هیچ نیرویی توان رقابت با لیبرال دموکراسی را ندارد اما برخی روندهای سیاسی و اقتصادی نگران‌کننده، آینده این سیستم و طبقه متوسط را با خطر مواجه خواهد کرد (Fukuyama, 2012: 55). به عقیده او، لیبرال دموکراسی‌ها، دارای سه بعد نهادی اساسی هستند: دولت<sup>۳</sup>، حکومت قانون<sup>۴</sup> و مسئولیت‌پذیری<sup>۵</sup> دولت، قدرت را تولید می‌کند و از آن بهره می‌برد و حاکمیت قانون و مسئولیت‌پذیری به دنبال محدود کردن قدرت و اطمینان از کارکرد آن در راستای منافع جامعه است. دولت بدون محدودیت نهادها، دیکتاتوری است و دولتی که سراسر محدودیت است و هیچ قدرتی ندارد، جنبه آنارشیک می‌گیرد (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۵۷۰).

### مواجهه فوکویاما با ترامپ‌یسم

فوکویاما، ظهور ترامپ در صحنه سیاسی آمریکا را تهدیدی اساسی برای لیبرال دموکراسی و پدیده‌ای پوپولیستی در جامعه تقسیم‌شده آمریکا تفسیر می‌کند. چند روز پس از پیروزی ترامپ، او در مقاله‌ای با عنوان «آمریکا در برابر جهان؟ آمریکای ترامپ و نظم جدید جهانی»<sup>۶</sup> نوشت: «شکست هیلاری کلینتون نقطه عطفی نه تنها برای سیاست آمریکا بلکه برای کل نظم جهانی است. به نظر می‌رسد که ما وارد عصر جدیدی از ناسیونالیسم پوپولیستی شده‌ایم که در آن نظم لیبرال مسلط که از دهه ۱۹۵۰ ساخته شده، مورد حمله اکثریت خشمگین و پارانرژی قرار گرفته است. خطر لغزش به‌دنیای ناسیونالیسم‌های رقابتی و به همان اندازه خشمگین،

1. Can Liberal Democracy Survive the Decline of the Middle Class?
2. The Future of Democracy
3. State
4. Rule of law
5. Responsibility
6. US against the world? Trump's America and the new global order

بسیار زیاد است و اگر این اتفاق بیفتد حادثه‌ای پراهمیت به اندازه سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ خواهد بود. نحوه پیروزی ترامپ، اساس اجتماعی جنبشی را که او بسیج کرده است، آشکار می‌کند. ترامپ با جذب کارگران اتحادیه‌ای که از صنعتی‌زدایی ضربه خورده بودند، پیروز شد و قول داد با بازگرداندن مشاغل تولیدی از دست رفته‌شان، عظمت آمریکا را دوباره بازگرداند<sup>۱</sup> (Fukuyama, 2016).

فوکویاما، ناسیونالیسم پوپولیستی را پدیده‌ای بسیار گسترده‌تر از مرزهای آمریکا می‌داند و می‌نویسد: «نظم جهانی لیبرال با بحران اقتصادی آمریکا در سال ۲۰۰۸ و بحران یورو به شدت تحت تأثیر قرار گرفت. اشتیاق به هویت آمریکایی اکنون به شکل جریان‌های راست ترامپیسم در حال ظهور است. علاوه بر این طردشدگان، بسیاری از شهروندان عادی آمریکایی نگران اکثریت یافتن مهاجران در آمریکا، به ترامپ روی خوش نشان دادند. این رأی‌دهندگان تحصیل کرده و ثروتمند، قربانی جهانی‌شدن نبودند، اما احساس می‌کردند کشورشان از آنها گرفته شده است. پیروزی ترامپ نشان‌دهنده تغییر روند حرکت آمریکا از اردوگاه بین‌المللی لیبرال به سوی ناسیونالیسم پوپولیستی بود (Fukuyama, 2016: 4).

او بزرگ‌ترین چالش برای لیبرال دموکراسی را نه قدرت‌های رقیب، بلکه از درون آمریکا می‌داند و بر این اعتقاد است که وجهه دموکراسی در آمریکا با انتخاب ترامپ به شدت ضربه خورده است (Fukuyama, 2016: 2-4). فوکویاما بر این باور است که با وجودی که انتخابات سال ۲۰۱۶ بسیاری را شگفت‌زده کرد؛ اما اکنون مشکلی عمیق‌تر وجود دارد. بسیاری از آمریکایی‌ها در دو جهان موازی زندگی می‌کنند به این معنا که درصد قابل توجهی از آن‌ها معتقدند که انتخابات نوامبر ۲۰۲۰ که منجر به پیروزی جو بایدن شد، عادلانه و آزاد برگزار نشده است. اگر دوباره یک واقعیت سیاسی مانند انتخابات توافق حاصل نشود، ایده دموکراسی در خطر است (Fukuyama, 2021: 2). در راستای همین دوقطبی شدن در دوران ترامپ بود که فوکویاما در انتخابات سال ۲۰۲۰، به شدت از شکست ترامپ استقبال کرد و معتقد بود پیروزی بایدن در این انتخابات مهم است، زیرا رد ترامپ و ترامپیسم که در مدت چهار سال مسبب مشکلات و اختلافات عمده‌ای برای آمریکا شد، ضروری است (Fukuyama, 2020).





## کارکرد رسانه‌ها در نظم و زوال سیاسی لیبرال دموکراسی از منظر فوکویاما

فوکویاما در مقاله «پوسیده از درون» (۲۰۲۱) از فناوری‌های جدید ارتباطی به‌عنوان یکی از دو پدیده نوظهوری که وضعیت را برای آینده لیبرالیسم آمریکایی وخیم می‌سازد، یاد می‌کند. وی می‌نویسد: «در سال ۲۰۱۴ در خصوص روند اضمحلال و فروپاشی سیاسی که در ایالات متحده ریشه دوانده بود، ابراز گلایه کردم؛ جایی که نهادهای حاکم به‌طور فزاینده‌ای ناکارآمد می‌شدند. ترکیبی از تصلب فکری و قدرت بازیگران سیاسی پرنفوذ از اصلاح آن نهادها جلوگیری می‌کند و هیچ تضمینی وجود ندارد که بدون شوک بزرگی، وضعیت به حالت سامان‌یافتگی سیاسی تغییر کند. بسترهای موجودی که زمینه‌ساز این بحران بوده‌اند بی‌هیچ تغییری پابرجا هستند. دولت ایالات متحده همچنان در سیطره نخبگان سیاسی قدرتمندی است که عرصه سیاست را در راستای منافع گروهی خود تفسیر و تحریف کرده و مشروعیت نظام حاکم را تضعیف می‌کنند. در این میان، دو پدیده نوظهور اوضاع را به‌شدت وخیم‌تر کرده است: نخست، فناوری‌های جدید ارتباطی که به روند «محو شدن بنیان‌های مشترک حقیقی برای سنجش دموکراتیک» کمک کرده‌اند و دوم، آنچه پیش‌تر «اختلاف‌های سیاسی بین دو جناح آبی و قرمز» بود، به دوبارگی هویت فرهنگی رسیده است».

او در بخش دیگری از این مقاله نوع برخورد با رسانه‌ها را بخشی از اختلاف نظرهای آشتی‌ناپذیر جامعه قطبی شده آمریکا می‌داند و می‌نویسد: «برای افرادی که در جناح راست هستند، نخبگان بدطینت شامل واسطه‌های فرهنگی قدرت در هالیوود، رسانه‌های جریان اصلی، دانشگاه‌ها و شرکت‌های بزرگ هستند که از یک ایدئولوژی سکولار برخلاف ارزش‌های سنتی یا مسیحی آمریکایی‌های محافظه‌کار حمایت می‌کنند. دو طیف سیاسی، نگرانی‌هایی ناسازگار دارند مانند نگرانی‌های فزاینده از قدرت غول‌های فناوری. آمریکای آبی (دموکرات‌ها)، توئیتر و فیس‌بوک را به‌دلیل ترویج تئوری‌های توطئه و تبلیغات ترامپیستی متهم می‌کند، در حالی که آمریکای قرمز برخورد این شرکت‌ها با محافظه‌کاران را مغرضانه می‌داند».

## نتیجه‌گیری

سیر تطورات نظرات اصلی فوکویاما را که در این مقاله بررسی شد، می‌توان در نمودار زیر مشاهده کرد:

۱۹۸۹. نگارش مقاله پایان تاریخ (بشارت حکمرانی جهانی لیبرال دموکراسی)
۱۹۹۸. از جمله تدوین کنندگان پروژه قرن جدید امریکایی (همسویی با جریان نومحافظه کاری)
۲۰۰۳. انتقاد از حمله امریکا به عراق
۲۰۰۶. نگارش کتاب امریکا در تقاطع (انتقاد از نومحافظه کاران و سیاست خارجی دولت بوش)
۲۰۱۴. نگارش کتاب نظم و زوال سیاسی (هشدار در خصوص آینده لیبرالیسم امریکایی)

### نمودار شماره ۱. نمودار سیر تطورات نظرات اصلی فوکویاما

بحث اصلی فرانسیس فوکویاما در «پایان تاریخ» این بود که تاریخ یک فرایند واحد، منسجم<sup>۲</sup> و همراه با تحول است که به غایت پایانی خود رسیده است و دیگر نمی‌توان منتظر بسط تازه‌ای در ساختار بنیادی آن شد. از نظر او حاصل بسط ساختار بنیادی تاریخ، ترکیب بازار آزاد و لیبرال دموکراسی در حوزه دولت و سیاست بود. زمانی که فوکویاما ادعا کرد که تاریخ پایان یافته است، تفسیری ارائه کرد که چندان منطبق با واقعیت نبود. در «پایان تاریخ» فوکویاما، به‌طور ضمنی این انتظار پدید می‌آمد که رقابت‌ها رو به پایان باشد. سازش‌ها و قراردادهای جهانی که رفاه و امنیت آن تأمین شده است، غیرضروری شوند و آموزه معقولانه بازار آزاد، ارمغان‌رهایی از تضادهای سیاسی پرهزینه را به‌دنبال داشته باشد. این نظریه اتوپیا، این واقعیت را نادیده می‌گرفت که بازار آزاد و لیبرال دموکراسی، لزوماً نمی‌تواند نسخه‌ای برای حل مشکلات جهانی باشد. نظرات فوکویاما

1. Single
2. Coherent



در دوره‌های متفاوتی از تغییرات پیش‌بینی‌ناپذیر سیاسی و بین‌المللی ارائه شده است. با فروپاشی اتحاد شوروی، سوسیالیسم به‌عنوان اصلی‌ترین تهدید و آلترناتیو لیبرالیسم شکست خورد و در چنین شرایطی بود که فوکویاما مقاله معروف «پایان تاریخ» خود را نوشت.

اما فوکویاما پس از جنگ آمریکا علیه عراق در قالب منتقد و هشدار دهنده‌ای به طرفداران لیبرالیسم ظاهر شد و در مورد پایان هژمونی آمریکا و زوال دموکراسی‌ها هشدار داد. او دو سال پیش از مواجهه آمریکا و جهان با پدیده ترامپ در کتاب «نظم سیاسی و زوال سیاسی» این سؤال اساسی را مطرح کرد که چرا کشوری مانند ایالات متحده که نهادهایی قوی و قدیمی دارد، می‌تواند دچار زوال سیاسی شود؟ او دولت آمریکا را از منظر نهادها بررسی و سه مؤلفه سازنده نظم سیاسی در دموکراسی لیبرال را «دولت، حاکمیت قانون و پاسخگویی» عنوان کرد. این سه در عین حال که مکمل یکدیگرند، در تناقض با هم نیز قرار دارند. او ناکارآمدی دولتی نهادینه شده را بر اساس عدم تطابق با نهادها یا شکل‌گیری نهادهای جدید توصیف می‌کند. فوکویاما معتقد است رشد سیاسی از برخی وجوه شبیه تکامل بیولوژیکی است و نهادها، در نتیجه رقابت و تعامل با محیط پیرامونی یا بقا پیدا می‌کنند و یا از ادامه حرکت باز می‌مانند. مانند آنچه در طبیعت رخ می‌دهد، نهادها وقتی ناکارآمد و ناتوان از انطباق‌پذیری با محیط می‌شوند، دچار زوال می‌شوند.

با اندکی مذاقه در نظریات مطرح شده فوکویاما تفاوت معنادار نظریه معروف او با دیدگاه اخیرش در خصوص زوال سیاسی دموکراسی‌ها و اعتراض و مواجهه او با ترامپ و پدیده ترامپیسم آشکار می‌شود. فوکویاما در یک دهه اخیر به‌صورتی هشدارآمیز به حامیان لیبرالیسم خطاب می‌کند که آنچه لیبرالیسم و نئولیبرالیسم به‌دنبال آن بودند و دولت آمریکا به‌عنوان مبشر دموکراسی لیبرال، برای خود رسالت فراملی گسترش و بسط این آموزه و ارزش، تعریف کرده بود، با چالش جدی مواجه شده است. سیر تطور نظرات فوکویاما باعث شده برخی از آن به‌عنوان خوداصلاح‌گری یکی از نظریه‌پردازهای لیبرال دموکراسی یاد کنند. فوکویاما، ظهور ترامپ در صحنه سیاسی و نضج ترامپیسم در فضای اجتماعی آمریکا را تهدیدی اساسی برای لیبرال دموکراسی و پدیده‌ای پوپولیستی در جامعه تقسیم‌شده آمریکا تفسیر می‌کند. او بزرگ‌ترین چالش برای لیبرال دموکراسی را نه از قدرت‌های رقیب، بلکه از درون آمریکا می‌داند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که خاستگاه نظری «پایان تاریخ» مبتنی بر جبرگرایی تاریخی<sup>۱</sup> در قالب پیروزی قطعی لیبرالیسم و اقتصاد بازار آزاد و به تبع آن تلاش سامانه سیاسی-اقتصادی



ایالات متحده برای الگوسازی، اشاعه و جهانی‌سازی ارزش‌های مقبول خود، بدون هیچ تعصب جانبدارانه له یا علیه این مدعا، امروز به‌طور جدی دچار چالش شده است. فوکویاما نوع برخورد دو جریان سیاسی آمریکا با رسانه‌ها را بخشی از اختلافات آشتی‌ناپذیر جامعه قطبی شده آمریکا می‌داند و از رسانه‌ها به‌عنوان پدیده‌ای یاد می‌کند که وضعیت را برای آینده لیبرالیسم آمریکایی وخیم می‌سازد.

### پیشنهاد‌های کاربردی و رسانه‌ای

رسانه برون‌مرزی جمهوری اسلامی ایران باید بتواند از دیپلماسی رسانه‌ای برای معرفی، تبیین و روایت‌سازی مخاطرات لیبرالیسم در داخل و خارج آمریکا با استفاده از نظرات و تحلیل‌های منتقدین، نظریه‌پردازها و تحلیل‌گران غربی بیشتر بهره بگیرد.

- تولید مستندی گزارشی درباره سیر نظرات فوکویاما در خصوص عملکرد جریان نومحافظه‌کاری بر اساس یافته‌های این مقاله؛
- تشکیل مجمع مشورتی رسانه‌ای با مشارکت نمایندگان رسانه‌های منتقد گفتمان غرب از ایران (پرس‌تی‌وی، العالم)، روسیه (راشاتودی)، چین (سی سی تی وی)، سوریه (دراما)، ونزوئلا و کوبا (تله‌سور) با هدف نقد لیبرالیسم و بازتاب چالش‌های داخلی آمریکا. در چنین باشگاه رسانه‌ای، می‌توان رسانه‌های بین‌المللی جریان همسو را به مصاحبه با فوکویاما در خصوص آینده لیبرالیسم در آمریکا ترغیب کرد.
- استمرار تولید برنامه‌ها و گزارش‌های مستند، بی‌طرفانه و غیرجانبدارانه از تحولات داخلی آمریکا با تکیه بر ایده‌های افول لیبرالیسم و زوال سیاسی دموکراسی آمریکایی؛
- ساخت مستندهایی در معرفی جریان‌های راست افراطی (جنبش تی‌پارتی، گروه راست آلترناتیو، کوکلاس کلان‌ها، حزب نازی آمریکا و ...)
- تولید و پخش گفت‌وگوهای رسانه‌ای (به سبک تاک‌شو) با دعوت از منتقدین آمریکایی و غربی؛
- تولید مجموعه مستند تروریسم داخلی در آمریکا ( انفجار اوکلاهاما، حمله ۶ ژانویه به کنگره و ...)

## پیشنهادها برای تحقیقات آتی

- مطالعه دیدگاه‌های اندیشمندان چپ‌گرا و منتقد نظام سرمایه‌داری مانند نوام چامسکی<sup>۱</sup>، استیون لویتسکی<sup>۲</sup>، دانیل زیبلات<sup>۳</sup> و یاشا مونک<sup>۴</sup> که به موضوع زوال سیاسی و افول دموکراسی امریکایی پرداخته‌اند.
- تحلیل آراء فوکویاما در خصوص الگوی چینی توسعه و برآورد چین به‌عنوان رقیب سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک دموکراسی امریکایی
- تحلیل نظرات انتقادی فوکویاما به پدیده ترامپیسم در جامعه امریکایی

## منابع و مأخذ

### منابع فارسی

- احمدی، حافظ و ستاری‌زاده، زینب (۱۳۹۵)، «بررسی مفهومی سبک زندگی از دیدگاه جامعه‌شناختی گیدنز»، مقاله کنفرانس دومین همایش ملی روان‌شناسی و علوم تربیتی، ص ۱۷
- جعفری، امین و جعفری، علی‌اکبر (۱۳۹۹)، «استراتژیست‌های آمریکایی و شکل‌گیری جنگ‌های مذهبی در خاورمیانه»، پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال دهم، شماره دوم، تابستان، صص ۸۵-۱۱۰.
- خسروشاهین، هادی (۱۳۹۹)، «علل و عوامل افول آمریکا در بنیان الگوی تعامل چندجانبه پویا»، پژوهشنامه رسانه بین‌الملل، شماره ششم، پاییز و زمستان، صص ۳۵-۱۱.
- ری منت، پیکارد و فوکویاما، فرانسیس (۱۳۸۰)، «فوکویاما و پایان تاریخ»، ترجمه عزت‌الله فولادوند، مجله بخارا، سال چهارم، مرداد و شهریور، صص ۱۲-۱۳.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۸۶)، آمریکا بر سر تقاطع؛ دموکراسی، قدرت و میراث جریان نومحافظه‌کاری در آمریکا، ترجمه مجتبی امیری‌وحید، تهران: نشر نی.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۳)، پایان تاریخ و انسان واپسین، ترجمه عباس و زهره عربی، تهران: نشر سخنکده.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۶)، نظم و زوال سیاسی، ترجمه رحمان قهرمان‌پور، تهران: انتشارات روزنه.

---

1. Noam Chomsky  
2. Steven Lewitsky  
3. Daniel Ziblatt  
4. Yascha Mounk

فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۸)، **هویت؛ سیاست هویت کنونی و مبارزه برای به رسمیت شناختن**، تهران: انتشارات روزنه.

فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۹)، «تا مغز استخوان پوسیده»، ترجمه علی آزادی، قابل دسترسی در: <https://b2n.ir/s69648>

قهرمان‌پور، رحمان (۱۳۹۷)، «تقدم اصلاح بوروکراسی و حاکمیت قانون بر دموکراسی (معرفی و نقد کتاب نظم و زوال سیاسی)»، **معاونت پژوهش‌های اقتصادی مرکز پژوهش‌های مجلس**. عباس‌زاده، هادی (۱۳۸۹)، «از نومحافظه‌کاری تا ویلسونیسیم واقع‌گرا»، **فصلنامه مطالعات منطقه‌ای**، سال یازدهم، شماره ۳۶، بهار، صص ۱۴۲-۱۲۳.

عباسی، ابراهیم (۱۳۸۱)، «اتوپیای قدرت؛ نقدی بر نظرات فوکویاما و هانتینگتون»، **مجله پگاه حوزه**، شماره ۸۴، ص ۹۷.

مختاری، علی و دانش‌نیا، فرهاد و قاسمی، روح‌الله (۱۳۹۴)، «ریشه‌های ناکامی سیاست خارجی آمریکا در عراق»، **فصلنامه سیاست جهانی**، دوره چهارم، شماره ۲، تابستان، صص ۲۱۴-۱۸۳.

مرادخانی، علی (۱۳۸۹)، «پرسش از خاستگاه هگلی پایان تاریخ فوکویاما»، **فصلنامه غرب‌شناسی بنیادی**، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی سال اول، شماره اول، بهار و تابستان، صص ۱۵۰-۱۳۵.

ودراین، هربرت (۲۰۰۶)، «شکاف میان نومحافظه‌کاران آمریکایی»، ترجمه علی افشارنادری، **وب سایت لوموند دیپلماتیک**.

## منابع انگلیسی

Siira, Markku (2021), "Francis Fukuyama and The End of the American Hegemony", Available at: <https://www.geopolitica.ru/en/article/francis-fukuyama-and-end-american-hegemony>

Berman, Sheri (2014), "Global Warning", Available at: [https://www.business-standard.com/article/opinion/global-warning-114091400710\\_1.html/2014/09/11/](https://www.business-standard.com/article/opinion/global-warning-114091400710_1.html/2014/09/11/)

Fukuyama, Francis (1989), "The End of History?" **National Interest**, vol. 16 (summer), p. 3-18.

Fukuyama, Francis (2006), "After Neoconservatism", Available at: <https://www.nytimes.com/2006/02/19/magazine/after-neoconservatism.html>

Fukuyama, Francis (2021 a), "Rotten to the Core? How America's Political Decay accelerated During the Trump Era", Available at: <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2021-01-18/rotten-core>



- Fukuyama, Francis (2007), "America's Self-Defeating Hegemony, Available at: <https://www.project-syndicate.org/commentary/america-s-self-defeating-hegemony?barrier=accesspaylog>
- Fukuyama, Francis (2020), "What Trump got right", Available at: <https://unherd.com/thepost/francis-fukuyama-trumpism-came-from-the-soul/>
- Fukuyama, Francis (2021 b), "There's similarities between the populism of Trump and Kirchnerism", Available at: <https://www.batimes.com.ar/news/world/francis-fukuyama-theres-similarities-between-the-populism-of-trump-and-kirchnerism.phtml.27/3/21>.
- Fukuyama, Francis (2021 c), "Why Liberal Democracy Is in Trouble", Available at: <https://www.npr.org/2017/04/04/522554630/francis-fukuyama-on-why-liberal-democracy-is-in-trouble>
- Fukuyama, Francis (2012), "the Future of History: Can Liberal Democracy Survive the Decline of the Middle Class?", **Foreign Affairs**, Vol. 91, No. 1
- Fukuyama, Francis (2016), "US against the world? Trump's America and the new global order", Available at: <https://www.ft.com/content/6a43cf54-a75d-11e6-8b69-02899e8bd9d1>

